

شرح جامعی که مانند شرح مورد بحث، تقریباً معانی تمام ابیات حافظ را بدست دهد، وجود ندارد. اگر از لحاظ کیفی به موضوع ننگریم، این امر از محاسن کار بشمار می آید.

۲. اختصار: ایجاز حواشی، گرچه در بیشتر موارد ایجازی است مغل و به آشنایان به زبان و هنر حافظ نکته‌ای نمی آموزد، اما به هر حال می تواند برای نوآموزان شعر خواجه سودمند افتد و آنان را برای تأمل در ابیات حافظ آماده سازد و از این رهگذر تا حد نسبتاً قابل ملاحظه‌ای به معلمان در کار تدریس مدد رساند و بدین سان هدف مؤلف را که به گفته خود «آسان ساختن کار تعلیم» است (پیشگفتار، صفحه بیست و سوم و بیست و چهارم) تا حدی تحقق بخشد. در مواردی هم که سخن احياناً کمتر ایهام آمیز و چند پهلوست، می تواند برای متوسطان نیز مفید واقع شود.

۳. نشر کتاب: صرف نظر از تعابیر نادلیسند و غیر حافظانه، مثل بدل ساختن ترکیب زیبای «حریف عشق» به تعبیر نادلیسند و غیر مفهوم «همدم و همکار مهر» ($247/3$) = عددهای سمت راست، شماره بیت و اعداد سمت چپ، شماره غزل، برابر نسخه مصحح قزوینی - غنی است) و «حریفان» به «همکاران محفل» ($142/2$)، همچنین تعبیر «باغ دیده» به «باغچه چشم» ($146/2$) و معنی کردن «پروانه» به «حشره عاشق شمع» ($325/3$) - که شمار آنها اندک هم نیست - بر روی هم نشر کتاب روان و برای معلمان و نوآموزان و دیگر خوانندگان عادی امروز، مفهوم است. انتخاب نسخه ارزشمند و شناخته شده مصحح علامه قزوینی - دکتر غنی به عنوان نسخه مبنای شرح از سوی، و جامعیت، اختصار و نثر امروزی کتاب از سوی دیگر، همچنین سنجش قیمت شرح با بهای نسخه‌ای که مبنای شرح واقع شده و نیز مقایسه قیمت آن با بهای کتب مشابه، مثلاً شرح سودی، عواملی است که موجب شده است تا اهل کتاب، بویژه دانشجویان بدان اقبال کنند و چاپ اول آن بزودی نایاب شود و کتاب به چاپ دوم و احياناً به چاپهای دیگر برسد.

(ب) بررسی نقطه‌های ضعف (معایب)

متأسفانه نقطه‌های ضعف کتاب بیش از اندازه‌ای است که به علت جایز الخطا بودن انسان وجود آنها اجتناب ناپذیر توصیف شود. چرا که به سبب پیشرفت حافظ شناسی در نیم قرن اخیر و ظهور استادان با ذوق و حافظ شناس در طول این مدت، دیگر خواننده از استادی که «نزدیک به چهل سال از عمر گرامی را وقف آموزش زبان فارسی کرده است» (پیشگفتار، صفحه بیست و سوم)، انتظار ندارد که در حد «سودی» (در گذشته ۱۰۰۶ ه.ق)، شارح ترك زبان حافظ، هم به لطایف شعر خواجه توجه نداشته

شرحی بر حافظ، پیراسته از لطافتها

اصفردادبه

دیوان غزلیات حافظ شیرازی، با شرح ابیات و ذکر وزن غزلها و امثال و حکم. به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر. تهران، صفی علیشاه، ۱۳۶۳، سی و یک + ۷۲۴ صفحه.

در میان تحقیقاتی که در سالهای اخیر در زمینه حافظ شناسی انتشار یافته است، دیوان حافظ با شرح و حواشی دکتر خلیل خطیب رهبر، به سبب شهرت و سابقه نویسنده دانشمند آن در کار شرح برخی از متون عمده ادب فارسی، درخور توجه و تأملی دیگر است. از آنجا که از زمان انتشار نخستین چاپ این کتاب تاکنون، گامی آنگونه که باید در راه نقد و معرفی آن برداشته نشده است، نگارنده بر آن شد تا برخی از یادداشتهای خود را در این زمینه در معرض داوری دوستداران حافظ قرار دهد.

تا انصاف و داد رعایت شود و آنگونه که ارباب نقد تأکید کرده اند در نقادی محاسن کار نیز از نظر دور نماند ابتدا نقطه‌های قوت و سپس نقطه‌های ضعف کتاب، مورد بررسی قرار می گیرد:

(الف) بررسی نقطه‌های قوت (محاسن)

۱. جامعیت: گذشته از شرح سودی - که هم به سبب مفصل بودن و هم به جهت دیگر نوآموزان چندان بدان اقبال نمی کنند -

حافظ را به منظور بحث و بررسی، بر می‌گزینیم:

● محتسب: در شرح مورد بحث: در بیشتر موارد، محتسب به بازدارنده یا نهی‌کننده از منکرات معنی شده است. در چند مورد هم معنی نشده (۴۷/۸+۷/۱۵۰+۳۶۳/۹)، در يك مورد فقط به ذکر این که: «محتسب، اسم فاعل از احتساب است و مصدر باب افتعال» بسنده شده (۴۸۹/۱۰)، و تنها در يك مورد توضیح داده شده است که: «شاید از محتسب به تعریض امیر مبارزالدین محمد مقصود باشد» (۲۰۰/۱۰).

محتسب، واژه‌ای کلیدی: واژه محتسب برابر نسخه مصحح علامه قزوینی و دکتر غنی ظاهراً هژده بار و در هژده بیت به کار رفته است. این واژه، از اصطلاحات کلیدی وطنز آلود و انتقاد آمیز حافظ است. طنز و انتقاد نهفته در این اصطلاح، از سویی متوجه محتسبان ریایی روزگار حافظ، و از سوی دیگر متوجه امیر مبارزالدین محمد (۷۰۰-۷۶۵ هـ. ق)، امیر سفاک و مرانی و سر سلسله آل مظفر است، امیری که از سوی ارباب ذوق و اصحاب حال شیراز به سلطان محتسب، ملقب شده بود و حافظ او را مروّج ریا و خرافات می‌شمرد و در هر فرصت از او انتقاد می‌کرد.^۲ مثلاً در بیت ۴۸/۴:

آن شد اکنون که زابنای عوام اندیشم

محتسب نیز درین عیش نهانی دانست

بایبانی انتقاد آمیز و طنز آلود می‌گوید: آن روزگار که از عوام الناس در بیم بودم و در نهان به عشرت می‌پرداختم گذشت، چرا که محتسب (= امیر مبارز + هر محتسب ریایی) هم:

(۱) از عیش نهانی من آگاه است، و:

حدیث حافظ و ساغر که می‌زند پنهان

چه جای محتسب و شحنه، پادشه دانست (۴۷/۸)

(۲) خود به عیش نهان مشغول است^۳، بنابراین:

با محتسب عیب مگوید که او نیز

پیوسته چوما در طلب عیش مدام است (۴۶/۱۰)

وقتی توبه شکستنها و توبه بستنهای «امیر مبارز» را به یاد می‌آوریم و در احوال او می‌خوانیم که: «... و چهره مبارک که افرخته جام مدام بود، سیمای متعبدان گرفت و خاطر شریف که به نشوه شراب، فرحان می‌گشت نشاط اللصائم فرحان یافت^۴»، انتقاد طنز آمیزی را - که در سخن حافظ متوجه امیر مبارز است - در می‌یابیم. بی‌توجهی بدین نکته‌های بنیادی، یا در نیافتن آنهاست که سبب می‌شود تائیتی با اینهمه دقیق، چنین معنی شود: «آن روزگار سپری شد که به علت می‌گساری از عامی زادگان نادان نگران باشم. نهی‌کننده از منکر نیز از عیش و نوش پنهانی من اکنون آگاهست.» (۴۸/۴).

باشد (نمونه ← ۲/۱۰۵+۴۶۷/۵) و حتی بسیاری از خطاهای او را پس از گذشت چهارصد سال تکرار کند (نمونه ← ۶/۱۵۲+۷/۱۸۳+۲/۲۲۵).

در این بخش نوع خطاهایی که در شرح و حواشی مورد بحث دیده می‌شود در چهار قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرد و در هر قسمت نمونه‌ای چند به عنوان مشتی از خروار اشتباهها و لغزشها با توضیح طرح می‌شود و به چند نمونه با ذکر شماره غزل و بیت اشارت می‌رود:

۱. نادیده گرفتن ایهام و طنز و دیگر لطایف: شعر حافظ آمیخته با دقیقه‌ها و لطیفه‌هاست. هر تعبیر رندانه و هنرمندانه این شاعر بی‌همال، دست کم در بسیاری از موارد، روی در نکته‌ها و تعریضها و طنزها دارد. حافظ در بازی دلپذیر با الفاظ بی‌همتاست. در انتخاب واژه‌ها و ترکیبها و به کار گرفتن تعبیرها، دقتی و سواس آمیز و حیرت انگیز دارد. هدف او در این کار، رعایت تناسبهای لفظی و معنوی به قصد هر چه مؤثرتر ساختن سخن خویش است. این تناسبها، بر خلاف صنعت بازیهای بسیاری از شاعران به هیچ روی متکلفانه نیست؛ بلکه هم به زیبایی سخن حافظ افزوده، و هم چنانکه هدف او بوده است، بر تأثیر سخنش، بنا بر این نادید گرفتن آنها معنایی جز حافظ ناشناسی و در نیافتن زیبایی نمی‌تواند داشت. حسن تعلیلهای حافظ، تشبیه‌های مضمزش - که در عین حال در بیشتر موارد تشبیه تفضیل نیز هست - طرزی خاص دارد، طرزی که به شعر خواجه زیبایی ملکوتی و تأثیر جادویی می‌بخشد. سر همه هنرورزیهای حافظ، هنر ایهام است و طنز. بهره‌گیری از این دو هنر است که حافظ را حافظ کرده است. نادیده گرفتن عنصر ایهام و عنصر طنز در شعر حافظ موجب می‌شود تا معنای سخن این رند عالم سوز آن سان که باید مفهوم نشود و هدف او آن گونه که باید شناخته نیاید. چرا که دست کم، در بسیاری از موارد، ایهام حافظ در خدمت طنز و انتقاد است، یا طنز و انتقاد او بازبانی ایهام آمیز بیان می‌شود. این معانی - که در نظر آشنایان به سخن حافظ ناشناخته نیست - در شرح مورد بحث، تقریباً نادیده انگاشته شده، یا توجه بدان آنقدر ناچیز است که می‌توان گفت در حد بی‌توجهی است.

تا آنچه به اجمال گفته آمد بتفصیل روشن شود، از میان اصطلاحات، دو اصطلاح برجسته (= محتسب و صوفی) در دیوان

● صوفی: برخوردار شارح با صوفی نیز همانند برخوردار وی با محتسب، بسیار سطحی است. در این شرح از نکته گویبهای ظریف و طنز آمیز حافظ در انتقاد از صوفیان ربایی سخنی در میان نیست. اگر فی المثل ذکر می هم از پشمینه پوش نیرنگ باز (۱۳۳/۱)، یا پشمینه پوشان رباکار (۱۹۳/۱۱) در میان آمده، یا اشارتی به بی ددی و نادرتی صوفیان رفته است (۳۸۶/۱-۳)، در شرح ابیاتی است که در آنها این معانی اظهر من الشمس است، مثل بیت ۱۳۳/۱:

صوفی نهاد دام و سیر حقه باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

صوفی، واژه ای کلیدی: واژه صوفی، برابر نسخه علامه قزوینی و دکتر غنی، افزون بر سی مورد در دیوان حافظ به کار رفته و همانند واژه محتسب دست کم در بیشتر موارد از اصطلاحات نامقبول در نظر حافظ است.^۵ شاید بتوان گفت سیاق سخن خواجه رندان در به کار گرفتن صوفی در دیوان، توأم با طنز و انتقاد است، بویژه در ابیاتی که این اصطلاح در کنار می و مطرب و ساقی و همانندان آن قرار می گیرد و در تقابل با این اصطلاحها - که در جهان بینی حافظ مطلوب است - به کار می رود. نادیده گرفتن این معانی است که موجب شده است تا در شرح حاضر، از بیتهایی که در آنها صوفی مورد طعن و طنز و انتقاد است، تفسیرهایی سطحی و ظاهری به دست داده شود. چنانکه بر بنیاد همین ظاهر بینی است که فی المثل بیت:

صوفی از پرتو می راز نهانی دانست
گوهر هر کس از این لعل توانی دانست

چنین معنی شده است: «درویش به نور باده معرفت، اسرار جهان هستی را دریافت. آری به سرشت مردم چون باده لعل فام نوشیدند بی توان برد...» (۴۸/۱). در حالی که حافظ در این بیت نیز به شیوه خاص خویش چاشنی ای از طنز در انداخته و با به کار گرفتن واژه گوهر (= ذات و سرشت) همراه با می، این معنی را به ذهن خواننده القا می کند که: چون کسی باده بنوشد به مصداق مستی و راستی (= مستان راست می گویند) هر چه در نهان دارد آشکارا می کند و هر نیک و بد که در دل دارد بر زبان می راند و بدین سان نیک نهادی یا بد نهادی خود را ظاهر می سازد که: «می محک بود و خیر و شر از او مشتق» و اینک صوفی بد نهاد مدعی راز دانی تحت تأثیر می و در اثر فروغ باده، باطن خود را - که جز ادعا و پندارهای خرافه آمیز نیست - ظاهر می سازد و شطح و طامات می بافد. این بیت، دو نکته دیگر را نیز به یاد می آورد: نخست آنکه تنها از طریق می و مستی (= روش عرفا) می توان به حقیقت رسید و دوم آنکه: صوفی مردم فریب متظاهر به صلاح که به ظاهر باده را ام الخبائث می خواند، در نهان باده می نوشد و او را

«جنس خانگی باشد همچو لعل رمانی» (۴۷۳/۵) و این خود انتقادی است افشاگرانه و طنز آمیز (← ۲۸۵/۲-۴+۲۷۷/۸+۱۷۸/۳).

نیز به سبب نشناختن عنصر طنز و انتقاد است که بیت:

صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد
ورنه اندیشه این کار فراموشش باد

چنین تفسیر می شود: «درویش سالک اگر شراب عشق به اندازه تاب و توان خود بنوشد، گوارای وی باد و اگر حد خویشتن نشناسد، اندیشه سیر و سلوک در طریق معرفت از خاطرش دور باد» (۱۰۵/۱). این بیت نیز بیانگر همان انتقاد افشاگرانه و طنز آمیزی است که در بخش پایانی شرح بیت پیشین (۴۸/۱) از آن سخن رفت. ورنه مگر نوشیدن باده عشق (= عاشق شدن) ارادی است که در آن توان حد خویشتن شناخت؟! و مگر نه این است که کمال در عشق در سیر و سلوک، مطلوب است؟

همچنین به سبب در نیافتن همین دقایق است که بیت:

گفتم به دل زرق بیوشم نشان عشق
غمّاز بود اشک و عیان کرد راز من

این سان معنی می شود: «با خود گفتم با خرّقه نیرنگ و زهد نمائی آثار عاشقی خود را پنهان سازم. در این میان آب دیده من پرده دری کرد و راز عشق مرا هویدا ساخت.» (۴۰۰/۴). نکته اصلی بیت آن است که: بین دلّ پوشی و عشق، کمترین تناسب و ارتباط وجود ندارد و دلّ پوشان بویی از عشق نبرده اند. آنچه از دلّ پوش صومعه (= صوفی خانقاه) می توان شنید نه بوی عشق که بوی ریاست:

خوش می کنم به باده مشکین مشام جان
کز دلّ پوش صومعه بوی ریاشنید (۲۴۳/۳)

و تنها نشانی که در او نمی توان یافت، نشان عشق است. بنابراین به حکم آنکه اگر کسی بخواهد چیزی را نهان سازد مطمئن ترین راه را برمی گزیند، اگر عاشقی بخواهد راز عشقش یکسر نهان ماند، بهترین راه آن است که دلّ بیوشد و خرّقه بر تن کند و در زمره صوفیان در آید (ایهام تناسب پوشیدن در معنی به تن کردن با دلّ قابل توجه است).

حافظ این مضمون را - که در صوفیان نشانی از عشق نیست - در بیتی دیگر (۳۵۸/۴) چنین سروده است:

نشان اهل خدا عاشقی است، با خوددار
که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم

با خوددار، موهوم دو معنی لطیف است: نخست، عشق را با خود داشته باش یعنی عاشق باش، دوم، این معنی را که نشان اهل خدا عاشقی است بدان و به عنوان راز نزد خود نگاهدار. از این ایهام نیز در شرح مورد بحث ذکر می در میان نیامده و بیت نیز دقیق و درست

گناه بنده را ارزش و اعتباری نباشد، عفو و بخشایش خداوند چه معنی تواند داشت؟ توضیح سخن آنکه اگر گناهکار نباشد و گناه نکند و مورد رحمت و عفو خدا قرار نگیرد، صفت رحمت متحقق نمی شود. بنابراین گناه چون موجب تحقق صفت رحمت می گردد نه تنها بی اثر و مطلقاً منفی نیست؛ بلکه امری است مؤثر و به لحاظی دارای اعتبار، و این معنایی است که عرفا نیز بر آن تأکیدی خاص می ورزند.^۷ حافظ همین مضمون را با بیانی انتقادآمیز، خطاب به مدعیان دروغین و مغرور خداشناسی در بیتی (۱۹۵/۵) چنین سروده است:

نصیب ماست بهشت، ای خداشناس برو
که مستحق کرامت گناهکارانند

● چو شمع صبحدم شد ز مهرِ او روشن
که عمر در سر این کاروبار خواهم کرد

معنی بیت: «از عشقِ وی چو شمع فلک یا خورشید بامدادی بر من آشکار و روشن گشت که زندگانی من در این مشغله صرف خواهد شد.» (۱۳۵/۴).

ویژگی بنیادی شعر حافظ، یعنی ایهام به گونه‌ای زیبا و دقیق در این بیت به کار گرفته شده است. مراد از شمع صبحدم، نه خورشید (!)؛ بلکه شمعی است که به گاه بر آمدن خورشید آرام آرام فرو می میرد و به خاموشی می گراید. / مهر، موهَم دو معنی است: عشق، و خورشید. / روشن، نیز به تبع مهر موهَم دو معنی خواهد بود: تابان، و مسلم (آشکار). / این کار و بار، یعنی کار و بار عاشقی.

با عنایت به نکاتی که گفته آمد، معنی بیت چنین است: چنانکه شمع صبحگاهی با بر آمدن خورشید (= مهر) و تابان (= روشن) شدن آن فرو می میرد، این معنی بر من مسلم و آشکار گشت (= روشن شد) که عمر خود را یکسره نثارِ عشق (= مهر) اومی سازم و جان در سر کارِ عاشقی می کنم.
حافظ این مضمون را در بیتی دیگر (۳۳۰/۱) این گونه سروده است:

تو همچو صبحی و من شمعِ خلوتِ سحرم
تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم

● با صبا در چمن لاله سحر می گفتم
که شهیدان که اند اینهمه خونین کفنان

معنی بیت: «سحرگاه به باد صبا در باغ لاله می گفتم که این گل‌های سرخ، کفن‌های کدام شهیدان اند؟» (۳۸۷/۸).

در نظر شارح، خونین، صفتِ مقدم و کفنان (= کفن‌ها)، موصوفِ مؤخر (= کفن‌های خونین) به شمار آمده است و گل‌های سرخ، به صورتِ کفن‌های خونین شهیدان، تخیل شده است! پیداست که

معنی نشده است (← ۳۵۸/۴).

در ادامه این بحث، دو نکته نیز شایان توجه است:

(۱) ستیز حافظ با صوفی‌ریایی قرن هشتم است که از تصوّف سندی برای فریب مردم می سازد و رنه بی گمان، حافظ هم به جهان بینی صوفیانه (عارفانه) معتقد است و هم به صوفیان صافی ا دیده احترام می نگرد

(۲) در برخی از ابیات حافظ، صوفی با لحن موافق به کار رفته است و معنی طنز و انتقاد از آن مستفاد نمی شود، یا این معنی در آن ضعیف به نظر می رسد، مثل بیت ۳۶۱/۶:

صوفی صومعه عالم قدسم، لیکن
حالیا دیر مغان است حوالنگاهم

با آنکه تقریباً در تمام شرح (بجز در موارد معدود) صنعت ایهام ادیده گرفته شده است، در پایان این قسمت به چند نمونه دیگر در این باب، با ذکر شماره غزل و بیت، اشارت می کنیم: ۲۲/۸ (ایهام روازه دیر مغان)، ۲۴/۵ (ایهام در خوش نشیست) ۸۸/۸ (ایهام ناسب زال بادستان) و ۱۵۰/۱ (ایهام در ازین دست).

۲. معانی نادرست: در شرح حاضر، بیت‌هایی دقیق معنی نشده و بیت‌هایی آشکارا غلط معنی شده است. از بیت‌هایی که دقیق معنی شده می گذریم و تنها از میان ابیاتی که آشکارا نادرست معنی نده است سه نمونه می آوریم:

● سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست

معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست؟

نوشته اند: «اگر فراموشکاری و گناه بنده را اعتباری نباشد و دمی را در کارهای نیک و بد اختیاری نیست و مسؤولیتی ندارد، پس بخشایش و رحمت ایزدی چه معنی تواند داشت؟» (۶۵/۷) از این عبارت این معنی مستفاد می شود که انسان مختار و مسؤول است و گناه او نیز اعتبار دارد (= مقدمه) بنابراین خدا خشنایند و رحیم است (= نتیجه)؛ نیک پیداست که میان مقدمه و نتیجه رابطه‌ای وجود ندارد، از آن مقدمه این نتیجه به بار نمی آید و گریه از معنای بیت نمی گشاید. حافظ در این بیت با عنایت به این معنی که رحمت از دیدگاه بسیاری از متکلمان، صفت فعل حق تعالی است و صفت فعل‌انگاز متحقق می گردد که آفریده‌ای وجود داشته باشد، ضمن بکار گرفتن مغالطه‌ای لطیف می گوید: اگر

این استنباط نه چندان با معیارهای دستور زبان سازگاری دارد، نه معنایی که بر مبنای آن از بیت حاصل می‌آید، با بیت تطبیق می‌کند.

خونین کفنان، صفتِ جانشینِ موصوف است که جمع بسته شده، یعنی: شهیدانِ خونین کفن، و در پندار شاعرانه، لاله‌ها به صورتِ شهیدانِ خونین کفن تخیل شده است. بنابراین سخنی که سحرگاه در چمن لاله با باد صبا در میان بوده چنین است: این شهیدانِ خونین کفن (= لاله‌ها) در راه که و به خاطر چه کسی شهید شده‌اند؟ «سودی» چهارصد سال پیش، این تخیل لطیف را دریافته و در شرح خود چنین نوشته است: «در چمن لاله هنگام صبح به صبا گفتم: اینهمه لاله‌های خونین کفن، شهیدانِ که‌اند؟ به طریق تجاهل لاله‌ها را به خونین کفنان تشبیه کرده است.»^۱ نیز از جمله بیتهایی که نادرست معنی شده است، این بیتهاست: ۱۵۲/۶، ۱۵۲/۲، ۱۰۵/۲، ۷۲/۵.

۳. معنی کردن و معنی نکردن: روش شارح در شرح کردن ابیات، در بیشتر موارد، به درهم ریختن واژه‌های بیت و استفاده از آنها در ساختمان جمله‌هایی منثور محدود می‌شود. این جمله‌ها - که بدانها عنوان معنی بیت داده شده است - در بسیاری از موارد در ابهام با اصل بیت یکسانند با این تفاوت که لطف و زیبایی بیت در آنها نیست. بهمین سبب در این مقاله از این روش به معنی کردن و معنی نکردن تعبیر شده است. برای روشن شدن موضوع سه نمونه به دست داده می‌شود:

● رسید موسم آن کز طرب چو نرگس مست
نهد به پای قدح هر که شش درم دارد
معنی بیت: «هنگام آن فراز آمد که هر کس شش درم دارد، از شادی مستانه مانند نرگس در پای جام نثار کند، یعنی هر چه دارد در وجه می‌صرف کند.» (۱۱۹/۴).

شش درم نرگس چیست؟ چگونه نرگس شش درم به پای قدح باده نهاده؟ تنها با تبیین این نکته‌های تخیل‌آمیز است که معنای بیت روشن می‌شود:

نرگس گلی است شش پر که مجموعاً دارای شش گلبرگ و کاسبرگ سپید است. در برخی از جنس‌های آن حلقه‌ای زردرنگ در وسط گل دیده می‌شود که «نرگس سه‌لا» نام دارد.^۲

در بیت مورد بحث با توجه به ویژگیهای نرگس، سه تخیل شاعرانه، قابل ملاحظه است:

(۱) تخیل شش گلبرگ و کاسبرگ سپید گل نرگس یا احیاناً تخیل قسمت سپید گلبرگ‌های این گل به صورت شش درم. توجه بدین نکته که درم (= درهم = نقره) خود سپید است، به لطف معنی می‌افزاید.

(۲) تخیل مجموعه جام گل نرگس، یا احیاناً حلقه زردرنگ وسط گل، به قدح باده.

(۳) تخیل گل نرگس به صورت باده نوشی که هر چه دارد (= شش درم) در موسم بهار - که وقت باده‌گساری است - به پای قدح باده نهاده و در کار مستی کرده است. حافظ این معنی را به گونه‌ای در بیت بعد (۱۱۹/۵) باز نموده است:

زر از بهای می اکنون چو گل دریغ مدار
که عقل کُل به صدت عیب متهم دارد

همچنین دو تخیل از سه تخیلی که از آن سخن رفت به گونه‌ای در بیتی دیگر (۴۵۴/۲) می‌توان ملاحظه کرد:

چو گل گر خرده‌ای داری خدا را صرفِ عشرت کن
که قارون را غلظها داد سودای زراندوزی

● بر جمال تو چنان صورت چین حیران شد
که حدیثش همه جا در درو دیوار بماند
معنی بیت: «صورت زیبای چینی از دیدار چهره دلربای تو آنگونه متحیر گشت که داستان این حیرت‌هنوز در نقشهای در دیوار نمایان است.» (۱۷۸/۱۰).

چرا و چگونه داستان این حیرت در نقشها نمایان است روشن شدن بیت در گرو پاسخ دادن به این پرسش است، پاسخ که جای آن در «معنی بیت» خالی است.

صورت چین، یعنی نقاشی چینی که در نظر قدما نمود برجسته هنر نقاشی بوده است. زیرا به گواهی متون ادب فارسی چین در فرهنگ ایرانی مظهر هنر نقاشی بشمار می‌آمده است. حدیثش، یعنی حدیث حیرانی صورت چین. نشانه حیرانو (حیرت)، سکون و خیره ماندن به یک سو، یا خیره به یک سو نگرستن است. شخص حیران در جای خود ساکن می‌ماند خیره به سوی چیزی که سبب حیرتش شده است، می‌نگرد حافظ در این بیت به مدد حسن تعلیلی لطیف به توصیف غلوآمیز جمال معشوق می‌پردازد. توضیح سخن آنکه: از دیدگاه علمی سکون تابلوها و خیره به یک سو نگرستن عکسها (= حالت ثابت چشم آنها که به سویی نگران است) معسولول نبودن حرکت د عالم جمادات است (= تعلیل) اما در تخیل هنرمندانه حافظ این سکون و یک سو نگرسی، معلول حیرت تصویرهاست، حیرت تو

ذکر است: نخست، تشبیه مضر و تفضیل رخسار معشوق به گل ارغوان، دوم، تخیل شاعرانه مبنی بر این که سرخی رنگ ارغوان و آتشگونی آن، معلول رشک و حسدش نسبت به معشوق ارغوانی روی است و لطافت و طراوت رخسار او - که بسی لطیف تر و زیباتر از گل است - شرار رشک و حسد در دل ارغوان انداخته است (= حسن تعلیل).

● شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو
ابرو نمود و جلوه گری کرد و رو بیست (۳۰/۳)
در این بیت غیر از دو تشبیه مضر، یکی تشبیه روی معشوق به ماه نو که دیدارش چون هلال، دیری نمی یابد، و دیگری تشبیه ابروی معشوق به هلال ماه، این نکته بنیادی نیز قابل توجه و ذکر است: قدما عقیده داشتند که چون آشفته (= دیوانه) به ماه نو (= هلال) بنگرد، بر آشفته گیش می افزاید و شیدا (= مجنون) می شود. در خسرو شیرین نظامی، در بخش «مناظره خسرو با فرهاد» آمده است که:

بگفتا: چون نیابی سوی او راه؟

بگفت: از دور شاید دید در ماه

بگفتا: دوری از مه نیست در خور

بگفت: آشفته از مه دور بهتر^{۱۰}

نیز در غزلیات شمس می خوانیم که:

باز سر ماه شد، نوبت دیوانگی است

آه که سودی نداشت دانش بسیار من^{۱۱}

● و گر کمین بگشاید غمی ز گوشه دل

حریم درگه پیرمغان پناهت بس (۲۶۹/۳)

مضمون این بیت از مضامین لطیف و قابل تأملی است که مکرر در دیوان حافظ، با تعبیرهای تخیل آمیز مختلف، بیان شده است: گاه غم، درد و پاد، درمان پنداشته شده است مانند بیت ۳۹/۳ و بیت ۳۵۸/۱:

چون نقش غم زدور ببینی شراب خواه

تشخیص کرده ایم و مداوا مقرر است

غم زمانه که هیچش کران نمی بینم

دواش جز می چون ارغوان نمی بینم

و گاه، همچون بیت مورد بحث، غم، ترک تازی است که به یغمای دل عاشق می آید و در این حال، به نظر خواجه، مطمئن ترین پناهگاه، میخانه (= حریم درگه پیرمغان) است، چرا که:

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی بهم تازیم و بنیادش بر اندازیم (۳۷۴/۲)

نیز از جمله بیتهای شایسته تأمل و توضیح است، بیتهای: ۷/۲، ۲۲/۶، ۳/۴۵، ۸۸/۹ و ۷/۱۵۰.

که از تماشای جمال بی همتای معشوق در آنها پدیدار گشته است (= حسن تعلیل) و این معشوق آنچنان زیباست که حتی نقشها هم - که فاقد احساس اند - حیران جمال او شده اند (= نکته لطیف = توصیف غلو آمیز) و داستان این حیرت همچنان در نقشهای درودیوار (= تابلوهای آویخته به دیوارها) آشکار است.

● دیشب به سیل اشک ره خواب می زدم

نقشی به یاد خط تو بر آب می زدم

معنی بیت: «شب دوش از سیل سرشک خوابم نمی برد و به یاد سبزه عذار تو نقشی بر آب می بستم که نمی گرفت و کاری بی حاصل بود.» (۳۲۰/۱).

نکته ای که باید در این بیت روشن شود آن است که نقش بر آب زدن = کار بیهوده کردن) چه کاری است و این معنی با توضیحی که داده اند، روشن نمی شود.

نقش بر آب زدن در این بیت روی در سه معنی تواند داشت: (۱) شدت اشکباری یا جاری ساختن سیل سرشک: یعنی می گریستم و چون وصال تو در پی نداشت بی حاصل بود. حافظ در بیتی دیگر (۴۰۰/۷) می گوید:

نقشی بر آب می زدم از گریه حالیا

تا کی شود قرین حقیقت مجاز من

(۲) راه خواب زدن: یعنی می گریستم و نمی خفتم و چون دور از تو بودم و در شب فراق به سر می بردم، ره خواب زدن نیز بی حاصل بود.

(۳) یاد سبزه خط معشوق کردن: یعنی نقش خیال روی معشوق را بر کارگاه دیده کشیدن که آن نیز همچون گریستن و نخفتن حاصلی نداشت. در بیتی دیگر از همین غزل (۳۲۰/۶) آمده است:

نقش خیال تو تا وقت صبحدم

بر کارگاه دیده بی خواب می زدم

تعبیر این معانی (گریستن و نخفتن و یاد معشوق کردن) به بی حاصلی از آنروست که وصال در پی نداشته است، ورنه نفس این اعمال در نظر عاشق بی حاصل نیست.

گذشته از نمونه ها و شواهد مذکور، بیتهای ۱۴۶/۵، ۳۸۷/۴ و ۴۶۷/۵ نمونه های دیگر معنی کردن و معنی نکردن بشمار می آید.

۴. بیتهای معنی نشده: در میان بیتهای معنی نشده، شمار ابیات قابل تأمل کم نیست. در این قسمت نیز به طرح سه نمونه می پردازیم:

● شراب خورده و خوی کرده می روی به چمن

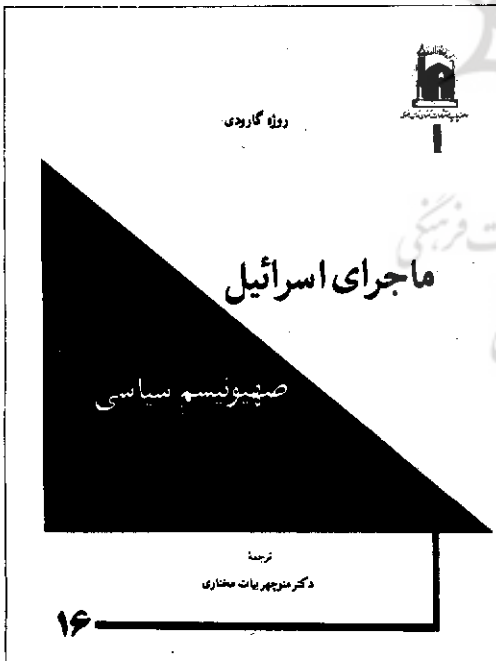
که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت (۱۶/۴)

در این بیت گذشته از یک سلسله تناسبهای لفظی، دو نکته قابل

این نکته نیز گفتنی است که در شرح مورد بحث، گاه ابیاتی معنی شده است که در مقایسه با ابیات معنی نشده، ساده‌تر و روشنی‌تر به نظر می‌رسد، یا دست کم خواننده در دشوارتر بودن آنها مردد می‌ماند، و واپسین سخن آنکه این شرح از جهات دیگر نیز قابل نقد و بررسی است، اما برای احتراز از اطناب به همین مقدار بسنده شد.

صهیونیسم مذهبی و صهیونیسم سیاسی

مرتضی اسعدی



- ۱) طنز و انتقاد نهفته در واژه محتسب، در موارد متعدد، نخست متوجه امیر مبارزالدین است و سپس متوجه هر محتسب ریایی (= ایهام) مانند بیت ۴۱/۱: اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیزاست به بانگی چنگ مخور می که محتسب نیز است نیز چنین است ابیات: ۱۰/۴۶، ۴۸/۴، ۱۲۶/۶، ۲۹۶/۷، ۳۶۲/۴، ۳۶۳/۹ و در مواردی نخست متوجه هر محتسب ریایی است و سپس یادآور امیر مبارزالدین محمد است (= ایهام)، مانند بیت ۱۴۸/۲: هر کس که بدید چشم او گفت کو محتسبی که مست گیرد نیز چنین است ابیات: ۸/۴۷، ۱۰/۲۰۰، ۲/۲۸۵.
- ۲) تاریخ عصر حافظ در قرن هشتم، دکتر قاسم غنی، تهران، انتشارات زوآر، چاپ سوم، ۱۳۵۶ هـ. ش، ص ۱۶۳-۱۶۴ و ۱۷۲-۱۹۲.
- ۳) در چیزی دانستن، یاد کاری دانستن هم به معنی آگاهی داشتن از آن چیز و از آن کار است و هم به معنی دست داشتن در آن چیز و در آن کار (← مرصادالعباد، به تصحیح دکتر امین ریاحی، ص ۵۳۹ و ۶۶۸ و دیوان حافظ، به تصحیح دکتر خانلری ۱۱۸۳/۲).
- ۴) مواهب الهی، با واسطه تاریخ عصر حافظ، ص ۱۷۳.
- ۵) مکتب حافظ یا مقدمه‌ای بر حافظ شناسی، دکتر منوچهر مرتضوی، تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۴ هـ. ش، ص ۴۲۴-۴۳۲. (نیز ← تاریخ تصوف دکتر غنی و مقدمه ابوالقاسم انجوی بر دیوان حافظ).
- ۶) المقصدالاسنی شرح اسماء الحسنی، امام محمد غزالی، چاپ دوم، مصر، ۱۳۲۴ ق، ص ۲۵-۲۷. (نیز ← کتاب الارشاد، امام الحرمین جوینی، تصحیح الدكتور محمد یوسف موسی - علی عبدالمنعم عبدالحمید، چاپ مصر، مکتبه الخانجی، ۱۹۵۰ م. ۱۳۹۶ ق. ص ۱۴۵).
- ۷) این بیت در نسخه مصحح استاد خانلری ۱۴۸/۱ (غزل ۶۶) چنین است: سهو و خطای بنده گرش هست اعتبار معنی لطف و رحمت پروردگار چیست یعنی اگر گناه بنده را اعتبار باشد و بنده گناهکار بخشوده نشود و به کیفر برسد لطف و رحمت خدا معنی ندارد. مراد آنکه چون خدا بخشاینده است گناه را نادیده می‌گیرد و از کیفر گناهکار در می‌گذرد. نیک پیدا است که بیت برابر ضبط قزوینی - غنی لطفی دیگر دارد و گذشته از آنکه متضمن معنای نهفته در بیت، برابر ضبط نسخه دکتر خانلری است، دقیقه‌ها و لطیفه‌هایی در بر دارد که در متن مقاله از آن سخن رفت.
- ۸) شرح سودی بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده، تهران، کتابفروشی دهخدا، ۱۳۵۸ ش، ۴/۲۱۲۴.
- ۹) لغت نامه، ماده «ترگس» (منقول از گیاه‌شناسی گل گلاب).
- ۱۰) خسرو شیرین، نظامی گنجوی، چاپ وحید دستگردی، ص ۳۲۴.
- ۱۱) کلیات شمس، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ دانشگاه تهران، ۲۶۷/۴.